

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت
الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

یکصد و بیست درس زندگی از سیره حضرت محمد ﷺ

نام نویسنده: حمید رضا کفاش

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...) (1)

زندگینامه رسول مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کتاب قطور و بزرگی است که عصاره همه خوبیهای عالم در آن جمع شده است.

زندگی این اسوه بزرگ خلقت، عظمت و اعجازی است که در تاریخ بشریت نظیر ندارد. جای جای این زندگی نور، سرمایه عظیمی برای پرورش انسان های نمونه و ارائه آنها به عنوان الگو و سرمشق به دیگران است. از آنجا که آموختن راه و رسم زندگی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اولین وسیله مطمئن برای شناخت مقاصد و مفاهیم عالیه اسلام به شمار می رود. از دریای بیکران فضایل آن حضرت 120 درس زندگی (به یاد 120 ماه ایشار برای گسترش اسلام در مدینه) از منابع معتبر انتخاب و به ترتیب حروف الفبا مرتب شده، که به محضر عاشقان حضرتش تقدیم می شود.

با آرزوی توفیق

مؤلف

1 - آداب جنگ

هرگاه پیامبر ﷺ تصمیم می گرفت لشگری را به جنگی بفرستد، آنها را می طلبید و در مقابل خود نشانده و می فرمود: به نام خدا و در راه خدا و بر روش پیامبر او حرکت کنید. به دشمنان خویش خیانت نکنید، آنها را مثله ننمائید و با آنها مکر نوزید. پیرمرد ضعیف و زن و کودک را نکشید. درختان را قطع ننمائید، مگر اینکه ناچار شوید. هر کس از مسلمین از کوچک و بزرگ توجهی به یکی از مشرکین داشته باشد و او را پناه بدهد، او در امان است تا کلام خدا را بشنود، اگر از شما متابعت کرد از برادران دینی شما محسوب می شود، و اگر امتناع کرد، او را به منزلگاه خود برسانید و از خدا استعانت جوئید. ⁽²⁾

2 - آداب دیدار

مردی به خانه رسول خدا ﷺ آمد و درخواست دیدار نمود، هنگامی که پیامبر ﷺ خواست از خانه خارج شود و به دیدار آن مرد برود، جلو آینه یا ظرف بزرگی از آب داخل اتاق ایستاد و سر و صورت خود را مرتب کرد.

عایشه از دیدن این کار تعجب کرد. پس از بازگشت آن حضرت پرسید: یا رسول الله، چرا هنگام رفتن در برابر ظرف آب ایستادی و موها و سر و صورت خود را مرتب کردی؟ فرمود: ای عایشه، خداوند دوست دارد، هنگامی که مسلمانی برای دیدار برادرش می رود، خود را برای دیدار او بیاراید!!⁽³⁾

3 - آداب غذا خوردن

حضرت در کنار سفره همانند بنده متواضع می نشست، و سنگینی خود را بر روی ران چپ می افکند. هرگاه در حال صرف غذا بود، تکیه نمی داد. با نام و یاد خدا شروع می کرد، بین دو لقمه خدا را یاد می کرد و سپاس می گفت. وقتی غذا تناول می فرمود، نام خدا را می برد و حمد و سپاس خدا را بین دو لقمه به جا می آورد.

این نکات حاکی از توجه به ولی نعمت و یا و نام خدای سبحان می باشد. او هیچ گاه زیاده روی در تناول غذا نداشت. وقتی بر طعامی دست می نهاد، می فرمود: به نام خدا، خدایا؛ بر ما مبارک قرار ده. او هیچ غذایی را بد نمی شمرد، اگر میل داشت، تناول می کرد و اگر به طعامی تمایل نداشت، آن را ترک می کرد. حضرت تنها غذا نمی خورد، دوست داشت دسته جمعی باشد: بهترین طعام برای او طعام دسته جمعی بود. در هنگام غذا از همه زودتر شروع می کرد و آخر از همه دست می کشید، تا دیگران در غذا خوردن شرم نکنند و گرسنه برنخیزند. از جلو خودش غذا می خورد، غذای داغ نمی خورد، و غذای او بسیار ساده، مانند نان جو بود، هرگز نان گندم نخورد، و به غذای ساده پرائرژی مانند رطب علاقه داشت. (4)

4 - آداب نشستن

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جای خاصی برای نشستن در نظر نمی گرفت ⁽⁵⁾، و سعی می کرد در پایین مجلس بنشیند. دوست نداشت در هنگام نشست و برخاست، کسی به احترام او برخیزد. و در این رابطه فرمودند: کسی که دوست دارد دیگران به احترام وی از جا برخیزد، جایگاهش آتش است.

5 - آزار همسایه

مردی نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و به آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: صبر کن. دوباره آمد و شکایت کرد. فرمود: صبر کن. سپس بار سوم باز آمد و شکایت کرد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مرد شاکی فرمودند: روز جمعه که مردم به نماز جمعه روند، اثاث منزل خود را بر سر راه بنه تا هر کس به نماز جمعه می رود آن را ببیند و چون از تو سؤال کردند، موضوع را به آنها گزارش کن. آن مرد: چنین کرد و همسایه آزاردهنده اش آمد و گفت: اثاث خانه ات را برگردان، برای تو با خدا عهد کنم که به آزارت برنگردم. ⁽⁶⁾

6 - آموختن علم و دانش

مردی از انصار به محضر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! اگر جنازه ای حاضر باشد و مجلس عالمی، کدامیک را دوست تر داری که من حضور یابم؟ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: اگر برای تشییع و دفن، کسانی باشند که عهده دار انجام آن شوند، حضور یافتن در مجلس دانشمند، از حاضر شدن در تشییع هزار جنازه و عیادت هزار بیمار و از نماز شب و روزه هزار روز و از هزار صدقه به مستمندان دادن و از هزار حج مستحب و از هزار جنگ مستحب در راه خدا با مال و جان برتر است، کجا اینها با فضیلت حضور در محضر عالم برابری می کند؟! آیا ندانسته ای که اطاعت و عبادت خدا وابسته به علم و دانش است و خیر دنیا و آخرت با علم می باشد و بدی دنیا و آخرت با نادانی است؟! (7)

7 - احترام به دیگران

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز با احدی دست نداد که دست خود را از دست او جدا کند، تا اینکه طرف دست خود را جدا می ساخت و احدی کاری به او نمی سپرد که آن را رها کند، تا زمانی که طرف از حاجت خود صرف نظر می کرد. و با احدی به گفتگو نپرداخت که سکوت کند، تا وقتی که طرف ساکت می شد، و بالاخره هرگز دیده نشد که آن حضرت پا مبارک را در برابر همنشینی دراز نماید.

8 - احترام به کودکان

روزی پیامبر نشسته بود، امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شدند. حضرت به احترام آنان از جای برخاست و به انتظار ایستاد. چون کودکان در راه رفتن ضعیف بودند، لحظاتی چند طول کشید. بدین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی آنان رفت و استقبال کرد. آغوش خود را گشود و هر دو را بر دوش خویش سوار کرد و به راه افتاد و می فرمود: فرزندان عزیز، مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید. ⁽⁸⁾

9 - احترام پدر و مادر

مردی به حضور پیامبر ﷺ رسید و پرسید، ای رسول خدا! من سوگند خورده ام که آستانه در بهشت و پیشانی حورالعین را ببوسم. اکنون چه کنم؟
پیامبر ﷺ فرمود: پای مادر و پیشانی پدر را ببوس. (یعنی اگر چنین کنی، به آرزوی خود در مورد بوسیدن پیشانی حورالعین و آستانه در بهشت می رسی.)
او پرسید: اگر پدر و مادرم مرده باشند، چه کنم؟
پیامبر ﷺ فرمود: قبر آنها را ببوس. (9)

10 - احترام مؤمن

رسول خدا ﷺ به خانه خدا نگاهی کردند و فرمودند: خوشا به حال تو خانه ای که چقدر بزرگ داشته و احترامت را برافراشته است! به خدا قسم که مؤمن نزد خداوند از تو محترم تر است، زیرا خداوند بزرگ بر تو یک چیز را حرام کرده و آن قتل و کشتار پیرامون تست، ولی از برای مؤمن سه چیز را حرام و ناروا فرموده است؛ خون، مالش و گمان بد به او بردن. ⁽¹⁰⁾

11 - ارزش کار

ابن عباس (ره) گفت: رسول خدا ﷺ چون به مردی می‌نگریست و از دیدن او خوشوقت می‌شد، می‌پرسیدند: کارش چیست؟ اگر می‌گفتند: بیکار است، می‌فرمودند: از نظر من افتاد. عرض می‌شد: یا رسول الله ﷺ! چرا بی‌ارزش گردید؟ می‌فرمودند: چون مؤمن بیکار بماند، ناچار با دین خود باید معیشت کند. ⁽¹¹⁾

12 - اشتغال

حضرت محمد ﷺ همین که به مردی نگاه می کرد و از وی خوشش می آمد، می فرمود: آیا شغلی داری؟ اگر می گفتند، بیکار است، می فرمود: از چشم من ساقط شد، عرض می کردند: یا رسول الله برای چه از چشم شما افتاد؟ می فرمود: زیرا مؤمن بیکار بود، دین خود را اسباب معیشت قرار می دهد! ⁽¹²⁾

13 - اصولگرایی

عبدالله بن ابی، سردسته منافقان که با ادای کلمه شهادت مصونیت یافته بود، در باطن امر از اینکه با هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، بساط ریاست او برچیده شده بود، عداوت آن حضرت را در دل می پرورانید و ضمن همکاری با یهودیان مخالف اسلام، از کارشکنی و کینه توزی و شایعه سازی بر ضد او فروگذار نبود. آن حضرت نه تنها اجازه نمی داد یارانش او را به سزای عملش برسانند، بلکه با کمال مدارا با او رفتار می کرد و در حال بیماری به عیادتش می رفت!

در مراجعت از غزوه تبوک، جمعی از منافقان به قصد جانش توطئه کردند که به هنگام عبور از گردنه، مرکبش را رم دهند تا در پرتگاه سقوط کند و با این که همگی صورت خود را پوشانیده بودند، آنها را شناخت و با همه اصرار یارانش، اسم آنها را فاش نساخت و از مجازاتشان صرفنظر کرد. (13)

14 - الگوی جامع

پیامبر ﷺ لباسش را خودش می دوخت، و کفشش را خودش وصله می کرد، و گوسفندش را خود می دوشید. و با بردگان غذا می خورد. روی زمین می نشست و سوار بر الاغ می شد، و کسی را همردیف خود قرار می داد، و شرم آن نداشت که خودش به بازار برود و نیازهای خانه را خریداری کرده و حمل کند.

با همه افراد دست می داد، و تا طرف، دستش را رها نمی کرد، او رها نمی کرد، به همگان سلام می کرد و اگر به چیزی دعوت می شد، هر چند به خرمای خشک، دعوت را رد نمی نمود. کم خرج و بزرگ طبع و خوش برخورد بود. چهره اش گشوده و خندان بود، اندوهش آمیخته مهربان با خشم نبود، و در تواضعش ذلت نبود، اشراف در بخشش داشت، قلبی مهربان داشت، و همه مسلمانان مهربان بود. هرگز سر سفره ای سیر بر نخاست و هرگز دست طمع به چیزی دراز نکرد. ⁽¹⁴⁾

15 - امتیاز

روایت شده، رسول مکرم اسلام ﷺ در سفری بود. برای طعام، امر فرمود گوسفندی را ذبح نمایند. شخصی عرض کرد: یا رسول الله! ذبح گوسفند به عهده من، و دیگری گفت که پوست کندن آن با من، و شخص دیگر گفت که پختن آن با من. آن حضرت فرمود: جمع کردن هیزم هم با من باشد. گفتند: یا رسول الله، ما هستیم و هیزم جمع می کنیم. نیاز به زحمت شما نیست. فرمود: این را می دانم، لیکن خوش ندارم که خود را بر شما امتیازی دهم. پس به درستی که حق تعالی کراهت دارد از بنده اش که ببیند او خود را بر دوستانش امتیاز داده است. (15)

16 - انصاف

هنگامی که رسول خدا ﷺ هفت ساله بود، روزی از دایه اش (حلیمه سعدیه) پرسید، برادرانم کجا هستند؟ (چون در خانه حلیمه بود، فرزندان او را برادر خطاب می کرد). حلیمه جواب داد: فرزندان عزیز، آنان گوسفندانی را که خداوند به برکت وجود تو به ما مرحمت کرده است، به چرا برده اند. طفل گفت: مادر: درباره من به انصاف رفتار ننمودی. مادر پرسید: چرا؟ گفت: آیا سزاوار است که من در سایه خیمه بمانم و شیر بنوشم، ولی برادرانم در بیابان، زیر آفتاب سوزان باشند؟⁽¹⁶⁾

17 - اوایل زندگی

از همان اوایل زندگانی که در سرزمینی به نام اجیاد در اطراف مکه به شبانی می پرداخت، با عزلت و تنهایی مأنوس بود و در آن سکوت صحرا، ساعتها به فکر فرو می رفت و در امر وجود و حیات غور می نمود. او در دنیایی، غیر دنیای قوم خود می زیست، و هیچ گاه در مجالس لهو و تفریح آنها حضور نمی یافت، و در جشنها و مراسمی که به نام بت ها برپا می داشتند، شرکت نمی کرد، و با گوشت قربانی که تقدیم بت ها می شد، دست و دهان آلوده نمی ساخت. ⁽¹⁷⁾ او سیر و تفکر خود را در جزء کلمه توحید و نفی ماسوا خیلی زود به پایان رسانده بود. از بت ها تنفر داشت و می گفت: هیچ چیز را به قدر این بت ها دشمن نمی دارم. ⁽¹⁸⁾

18 - اهمیت کودک

امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله با مسلمانان خواندن نماز ظهر را با جماعت شروع کردند، ولی بر خلاف معمول، دیدند آن حضرت دو رکعت آخر نماز ظهر را با شتاب به پایان رسانید. بعد از نماز، مردم از آن حضرت پرسیدند: چه شده؟ مگر حادثه ای رخ داده که شما نماز را با عجله تمام کردید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اما سمعتم صراخ الصبی.» یعنی: آیا شما فریاد گریه کودک را نشنیدید؟⁽¹⁹⁾

19 - بخل

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طواف کعبه مشغول بود، مردی را دید که پرده مکه را گرفته و می گوید: خدایا به حرمت این خانه مرا بیامرز.

حضرت پرسید: گناهت چیست؟

او گفت: من مردی ثروتمند هستم. هر وقت فقیری به سوی من می آید و چیزی از من می خواهد، گویا شعله آتشی به من رو می آورد.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: از من دور شو! و مرا به آتش خود نسوزان.

سپس فرمود: اگر تو بین رکن و مقام (کنار کعبه) دو هزار رکعت نماز بگذاری و آن قدر گریه کنی که از اشکهایت نهارها جاری گردد، ولی با خصلت بخل بمیری، اهل دوزخ خواهی بود. ⁽²⁰⁾

20 - بدهکاری

جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا ﷺ بر آن نماز گزارد.
پیامبر ﷺ به اصحاب خود فرمود: شما بر او نماز بخوانید، اما من نمی خوانم.
اصحاب گفتند: یا رسول الله! چرا بر او نماز نمی گزاری؟
حضرت فرمود: زیرا بدهکار مردم است.
ابو قتاده گفت: من ضامن می شوم که قرض او را ادا کنم.
پیامبر ﷺ فرمود: به طور کامل ادا خواهی کرد؟
ابو قتاده: بله، بطور کامل خواهم کرد. آنگاه پیامبر ﷺ بر او نماز گزارد.
ابو قتاده گوید: بدهکاری آن مرد هفده یا هجده درهم بود. ⁽²¹⁾

21 - برخورد یکسان با فرزندان

روزی پیامبر ﷺ مردی را دیدند که روی یکی از فرزندانش را بوسه زد به دیگری توجهی نکرد.

پیامبر ﷺ با ناراحتی فرمود:

چرا میان دو فرزندت فرق گذاشتی و برابر رفتار نکردی؟⁽²²⁾

22 - بردباری در مقابل دشنام

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر گروهی از مردم فرمودند که پیرامون مردی که سخت ترین و سنگین ترین سنگ را بلند می کرد حلقه زده بودند حضرت فرمودند: چه خبر است؟ عرض کردند: این مرد سنگی را که وزنه بزرگ برای سنجش زورمندان است، بر می دارد. فرمودند: آیا میل دارید به کسی که زورمندتر از او باشد، به شما خبر دهم؟ و آن مردی است که دیگری دشنامش گوید و او بردباری به خرج دهد و بر نفس و خشم خود و شیطان خویش حریف پیروز گردد. ⁽²³⁾

23 - بلند شدن به احترام مؤمن

رسول خدا ﷺ در مسجد نشسته بودند که مردی وارد شد و آن حضرت به احترام او از جای خویش برخاست. مرد گفت: ای رسول خدا! جای گسترده و وسیع است. آن حضرت فرمود: این از حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر است که چون وی را برای نشستن نزدیک خویش دید، برای او جایجا شود. ⁽²⁴⁾

24 - بوسیدن دست کارگر

وقتی رسول خدا ﷺ از غزوه تبوک برگشتند. سعد انصاری به استقبال آن حضرت رفت و نبی اکرم ﷺ با او مصافحه کرد و چون دست در دست سعد گذاشت، فرمود: این زبری چیست که در دستهای توست؟ عرض کرد: یا رسول الله! با بیل و کلنگ کار می‌کنم و برای خانواده ام روزی فراهم می‌نمایم. رسول خدا ﷺ دست سعد را ببوسید و فرمود: این، دستی است که حرارت آتش دوزخ به آن نرسد. (25)

25 - بی‌اعتنایی به دنیا

سهل بن سعد ساعدی گفت: مردی به خدمت رسول خدا ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا! مرا به عملی راهنمایی فرمای که وقتی آن عمل را انجام دهم، محبوب خدا و خلق گردم. رسول خدا ﷺ فرمودند: به دنیا بی‌رغبت باش تا خداوند تو را دوست بدارد و به آنچه از دنیا در اختیار مردم است، چشم پوش و بی‌اعتنا باش، تا مردم تو را دوست داشته باشند. (26)

26 - پاداش زنان

پیامبر ﷺ در باب جهاد و پاداش مجاهدان سخن می گفت. در این بین، زنی بپاخواست و پرسید: آیا برای زنان هم از این فضیلت ها بهره ای هست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری، از هنگامی که زنان باردار می شوند، تا لحظه ای که کودکان خود را از شیر باز می گیرند، همانند مجاهدان در راه خدا پاداش می برند. و اگر در این فاصله، اجل آنان فرا رسد و مرگ ایشان را دریابد، اجر و منزلت شهید را دریافت خواهند کرد. (27)

27 - پاداش نماز مؤمن

پیامبر ﷺ در حالی که تبسمی داشتند، به آسمان نگاه می کردند. شخصی علت را سؤال کرد. حضرت فرمودند: به آسمان نگاه کردم، دیدم دو فرشته به زمین آمدند تا پاداش عبادت شبانه روزی بنده با ایمانی را که هر روز در محل نماز خود، به عبادت و نماز مشغول می شدند، بنویسند. اما او را در محل نماز خود نیافتند، بلکه در بستر بیماری یافتند. آنها به سوی آسمان بالا رفتند و به خداوند عرضه داشتند: ما طبق معمول برای نوشتن پاداش عبادت آن بنده با ایمان، به محل نماز او رفتیم، ولی او را در محل نمازش نیافتیم، بلکه او در بستر بیماری آرمیده بود.

خداوند به آن فرشتگان فرمود: تا او در بستر بیماری است، همان پاداش را که هر روز برای او هنگامی که در محل نماز و عبادتش بود، می نوشتید، بنویسید، و بر من است که پاداش اعمال نیک او را تا آن هنگام که در بستر بیماری است، برایش بنویسم. ⁽²⁸⁾

28 - پیوند با مادر مشرک

اسماء، دختر ابی بکر گوید: بر من وارد شد. من به عرض رسول خدا ﷺ رساندم، مادرم که زنی مشرک است، بر من وارد می شود، آیا با او پیوند برقرار کنم؟ فرمودند: آری.

(29)

29 - تأثیر نماز

حضرت علی علیه السلام فرمودند: با رسول خدا صلی الله علیه و آله به انتظار وقت نماز در مسجد نشستیم، در این بین، مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! من گناهی کرده ام، برای آمرزش آن چه باید بکنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند. هنگامی که نماز تمام شد، همان مرد برخاست و سخن خود را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: آیا هم اینک با ما نماز نگزاردی، و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: بلی، چنین کردم. فرمود: همین نماز، کفاره و سبب آمرزش گناه تو خواهد بود. ⁽³⁰⁾

ابن عباس روزی در محضر مبارک رسول خدا ﷺ شرفیاب بود و عده ای از مهاجرین و انصار حاضر در مجلس بودند. پیامبر اسلام ﷺ فرمود: هر کس به بازار برود و برای خانواده اش تحفه ای بخرد، مانند کسی است که برای محتاج ها صدقه حمل نموده است. و نیز فرمودند: باید وقت قسمت میوه یا غذا و یا هر تحفه دیگر، اول به دخترها بدهد، بعد به پسرها.

به درستی که هر کس دختر خود را شاد کند، مثل این است که غلامی از اولاد اسماعیل را آزاد کرده است و هر کس پسرش را ساکت کند. نگذارد چشمش در دست دیگران باشد و به این سبب او را شاد کند، مانند این است که از ترس خدا گریه کرده است، و هر کس از ترس خدا گریه کند، خداوند او را داخل بهشت می نماید.⁽³¹⁾

31 - تعلیم و تعلم

در مدینه روزی پیامبر اسلام ﷺ وارد مسجد گردید، چشمش به دو اجتماع افتاد که در دو دسته تشکیل شده بودند و هر دسته ای حلقه ای تشکیل داده و سرگرم بودند؛ یک دسته به عبادت و ذکر خدا، و دسته ای به تعلیم و تعلم و یاد دادن و یاد گرفتن سرگرم و مشغول بودند. حضرت از دیدن هر دو دسته مسرور و خرسند گردید و به همراهانش فرمود:

این هر دو دسته کار نیک نموده و بر خیر و سعادتند. لکن من برای دانا کردن و دانا شدن مردم فرستاده شده و مبعوث گشته ام. پس خودش به طرف همان دسته که به تعلیم و تعلم اشتغال داشتند، رفت و در حلقه آنان ⁽³²⁾ نشست.

32 - تنبیه بدنی

ابومسعود انصاری گوید: من غلامی داشتم که را کتک می زدم. از پشت سر خود صدایی شنیدم می فرمود: ابومسعود، خداوند تو را بر او توانایی داده است (او را بنده تو ساخته)، برگشتم، نگاه کردم. دیدم رسول خدا ﷺ است.

به رسول خدا ﷺ عرض کردم: من او را در راه خدا آزاد کردم!!

پیامبر ﷺ فرمود: اگر این کار را انجام نمی دادی، زبانه آتش تو را فرا می گرفت. ⁽³³⁾

33 - توجه به دیگران

پیامبر اکرم وقتی به کسی رو می کرد، نیم رخ بر نمی گشت، و با تمام بدن به طرف او روبه رو می شد. به کسی جفا نمی کرد و عذر طرف را زود می پذیرفت.⁽³⁴⁾

34 - ثواب کار

در یکی از سفرها بعضی از اصحاب، روزه دار بودند، از شدت گرما هر یک به گوشه ای افتاده و از حال رفتند. سایرین به نصب چادرها، سیراب نمودن چارپایان و خدمات دیگر می کوشیدند. حضرت فرمود: همه اجر و ثواب متعلق به کسانی است این کارها را انجام می دهند. ⁽³⁵⁾

مردی به رسول خدا ﷺ (السلام عليك) گفت، حضرت در جواب فرمودند: (و عليك السلام و رحمة الله). دیگری آمد و گفت: (السلام عليك و رحمة الله و برکاته). سومی آمد و عرض کرد: (السلام عليك و رحمة الله و برکاته). حضرت فرمودند: (عليك). آن مرد عرض کرد: جواب مرا کم فرمودی، مگر دستور خدای تعالی نیست، و اگر به شما درود گفتند به بهترین وجه پاسخ دهید؟ حضرت فرمودند: تو برای من جای پاسخ بهتر گفتن باقی نگذاشتی، ناگزیر من همانند سلام تو جواب گفتم. ⁽³⁶⁾

36 - جوانان

رسول الله ﷺ مسئولیت های بزرگ فرهنگی، اجتماعی و نظامی را به جوانان واگذار می کرد. پیش از هجرت به مدینه، مصعب بن عمیر که نوجوانی بیش نبود، از سوی رسول الله ﷺ برای انجام رسالت فرهنگی و تبلیغی به مدینه اعزام می شود: «وقال رسول الله ﷺ لمصعب و كان فتا حدثا و امره رسول الله ﷺ بالخروج.»⁽³⁷⁾ همین جوان در جنگ های بدر و احد فرمانده و پرچمدار سپاه حق است، که با حماسه آفرینی در جنگ احد به شهادت می رسد.

37 - حب علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج هنگامی که مرا به آسمان می بردند، به هر جا می رسیدم، دسته هایی از فرشتگان با اظهار شادی و شادمانی به دیدارم می آمدند، تا اینکه به جایی رسیدم که جبرئیل به همراه جمعی از فرشتگان به استقبالم آمدند. آن روز جبرئیل سخنی شنیدنی گفت: اگر امت تو بر دوستی و مهر علی علیه السلام اجتماع می کردند، خداوند متعال آتش جهنم را نمی آفرید. ⁽³⁸⁾

38 - حسن معاشرت

پیامبر اکرم ﷺ لباس و کفش خود را می دوخت، گوسفندان خود را می دوشید، با بردگان هم غذا می شد، بر زمین می نشست، بدون اینکه خجالت بکشد، مایحتاج خانه اش را از بازار تهیه می کرد و هنگام مصافحه دست خود را نمی کشید تا طرف دست خود را بکشد. به هر کسی می رسید سلام می کرد، چه توانگر و چه درویش، چه کوچک و چه بزرگ، و اگر به مهمانی و خوردن چیزی دعوت می شد، آن را کوچک نمی شمرد، هر چند خرمایی پوسیده باشد.

... و مخارج زندگی آن حضرت سبک، دارای طبع بزرگ و خوش معاشرت و خوشرو بود. بدون اینکه بخندد، همیشه تبسمی بر لب داشت، و بدون اینکه چهره اش در هم کشیده باشد، اندوهگین به نظر می رسید. بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود. بدون اینکه اسراف بورزد، سخی بود، دل نازک و با همه مسلمانان مهربان بود... (39)

39 - حضرت خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه علیها السلام پانزده سال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگتر بود. پس از وفاتش هر وقت نام او برده می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله با عظمت از وی یاد می فرمودند و گاهی اشکشان جاری می شد، که عایشه ناراحت می شد. ⁽⁴⁰⁾ به درستی که من خدیجه را بر زنان امتم برتری می دهم. همانگونه که مریم علیها السلام بر زنان عالم برتری داده شد. قسم به خدا که بهتر از خدیجه پس از او برای من جایگزین نکرد.

40 - حفظ ارتباط

شخصی نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! بستگانم با من قطع رابطه کرده و مرا مورد حمله و شماتت قرار داده اند، آیا من هم با آنها قطع رابطه کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: با این وضع، خداوند نظر رحمتش را از همه شما بر می دارد. آن مرد گفت: پس چه کنم؟

حضرت فرمود: ایجاد رابطه کن با کسی که با تو قطع رابطه کرده است، و ببخش به کسی که تو را محروم ساخته است، و عفو کن کسی را که به تو ظلم کرده است؛ در این صورت، از سوی خداوند پشتیبانی در برابر آنها خواهی داشت. ⁽⁴¹⁾

41 - حق پیاده

پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که سواره بودند، نمی گذاشتند کسی پیاده با آن حضرت حرکت کند، یا او را با خود سوار می کردند و چنانچه طرف قبول نمی کرد، می فرمودند: جلوتر و در فلان جا منتظر باش. ⁽⁴²⁾

42 - حق فرزند

حق فرزند من چیست؟

پیامبر ﷺ فرمودند: اسم نیکو برایش انتخاب کنی، و به خوبی او را ادب کنی، و به کار مناسب و پسندیده ای بگماری. ⁽⁴³⁾

43 - حلال و حرام

عربی شرفیاب محضر رسول خدا ﷺ گردید و عرض کرد: یا رسول الله، از خداوند بخواه دعای مرا مستجاب گرداند.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: اگر می خواهی دعای تو مستجاب شود، کسبت را از حلال بگیر و مالت را پاک کن و از حرام به شکمت داخل نکن. ⁽⁴⁴⁾

انس بن مالک می گوید: ده سالم تمام خدمتگذار پیامبر اکرم ﷺ بودم. هرگز نفرمود: چرا چنین و چنان کردی؟ یا چرا چنین و چنان نکردی؟⁽⁴⁵⁾

نیز از انس نقل شده که: سالیانی به رسول اکرم ﷺ خدمت کردم، هرگز مرا ناسزا نفرمود. هرگز مرا کتک نزد. هرگز مرا از خود نراند. هرگز به من پرخاش نکرد. هرگز در برابر سستی و سهل انگاری من نسبت به کاری، با من تندی و درشتی نمودی. هرگاه کسی از خاندانش با من خشونت به خرج می داد، حضرت می فرمود: بازش گزار! هر چه باشد، پیش خواهد آمد.

45 - حمد شکر

در مواقعی که خبر خوشی برای آن حضرت می آوردند و شاد بود، می گفت: «الحمد لله علی کل نعمة.» وقتی گرفتار مصیبت و اندوه می شد، می گفت: «الحمد لله علی کل حال.» خلاصه شکر و حمد از زبان حضرتش نمی افتاد.⁽⁴⁶⁾

46 - خشم

مردی به حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و عرض کرد: یا رسول الله! چیزی به من بیاموز تا خدا سودم بخشد و سخن را کوتاه بگیر، شاید من آن را حفظ کنم، فرمودند: خشم بگیر، عرض کرد: یا رسول الله! چیزی به من بیاموز تا مرا سود دهد، و هر چقدر این تقاضا را تکرار می کرد، حضرت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او می فرمودند: خشم بگیر. ⁽⁴⁷⁾

47 - خوابیدن

حضرت محمد ﷺ بعد از بیدار شدن از خواب به سجده می رفتند، و این دعا را می خواندند: «الحمد لله بعثی مرقدی هذا و لوشاء لجعله الی یوم القیمة»: سپاس خدایی را که مرا از خوابگاهم برانگیخت، اگر می خواست تا قیامت مرقد من قرار می داد. و نیز هنگام خوابیدن و بعد از بیدار شدن مسواک می زدند. (48)

48 - خود برترینی

نزد رسول خدا ﷺ از شخصی تعریف شد. روزی او به محضر پیامبر ﷺ رسید. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله، این همان کسی است که از او به خوبی تعریف کردیم. حضرت فرمود: من در چهره او نوعی سیاهی از شیطان می بینم. او نزدیک شد و بر پیامبر ﷺ سلام کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو را به خدا سوگند، آیا در پیش خود نگفتی کسی بهتر از من در میان مردم نیست؟

او در پاسخ گفت: بله، همین طور است که فرمودید. (49)

49 - خوردن غذا

عمر بن ابی سلمة، فرزند ام سلمة همسر نبی اکرم ﷺ گفت: روزی با رسول خدا ﷺ غذا می خوردم و من از اطراف ظرف غذا بر می داشتم، رسول اکرم ﷺ به من فرمودند: از آنچه در پیش دست توست، بخور. ⁽⁵⁰⁾

50 - دارالنصرة

عبدالله جزعان که پیرمرد فقیری بود، خانه ای می ساخت، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن هنگام هفت ساله بود. بچه ها را گرد آورد و به عبدالله کمک کرد تا خانه او ساخته شود. حتی خانه او را در دارالنصرة نام نهاد و افرادی را برای کمک به مظلومان تعیین کرد. ⁽⁵¹⁾

51 - در کنار مادر

مردی خدمت رسول خدا ﷺ آمد و گفت:

من مردی بانشاط و جوان هستم و جهاد در راه خدا را دوست دارم، اما مادری دارم که این کار را خوش ندارد

پیامبر ﷺ فرمودند:

برگرد و در کنار مادرت باش. سوگند به خدائی که به حق مرا به پیامبری برگزیده است، انس یک شب او با تو از جهاد یکساله تو در راه خدا بهتر است. ⁽⁵²⁾

52 - دستبوسی

مردی خواست تا بر دست رسول خدا ﷺ بوسه زند، پیامبر دست خود را کشید و فرمود: این کاری است که عجم ها با پادشاهان خود می کنند و من شاه نیستم، من مردی از خودتان هستم. ⁽⁵³⁾

53 - دعا برای میزبان

جابر بن عبدالله گفت: ابوالهیشم غذایی پخت و رسول خدا ﷺ و یارانش را به خوردن آن دعوت کرد و چون اصحاب از خوردن غذا فارغ گشتند. رسول خدا ﷺ به یارانش فرمود: به برادر میزبانتان ثواب برسانید. عرض کردند: ثواب رسانیدن به او چگونه است؟ فرمودند: هنگامی که کسانی به خانه مردی داخل شدند و غذایش را خورده و نوشیدنی هایش نوشیده شد و برای او دعای خیر کردند. همین کار موجب ثواب رسانیدن به او خواهد شد. (54)

54 - دفاع از آبروی مؤمن

ابوالدرداء گوید: مردی در محضر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آبروی کسی را دستخوش بدگویی قرار داد، دیگری در مقام دفاع برآمد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر کس از آبروی برادر دینی خود دفاع کند، حجاب و پرده ای از آتش برای او خواهد بود. ⁽⁵⁵⁾

55 - دنیاطلبی

رسول خدا ﷺ فرمود:

در روز قیامت گروهی را برای محاسبه می آورند که اعمال نیک آنان مانند کوه های تهامه بر روی هم انباشته است! اما فرمان می رسد که به آتش برده شوند! صحابه گفتند: یا رسول الله! آیا اینان نماز می خواندند؟ فرمود: بلی، نماز می خواندند و روزه می گرفتند و قسمتی از شب را در عبادت به سر می بردند! اما همین که چیزی از دنیا به آنها عرضه می شد، پرش و جهش می کردند تا خود را به آن برسانند. ⁽⁵⁶⁾

56 - دوری از مجادله

روزی رسول خدا ﷺ بر اصحاب خود در آمد و دید که: آنان با یکدیگر مجادله و مخاصمه می کنند. نبی اکرم ﷺ سخت خشمگین شد که از شدت غضب چهره مبارکش چنان سرخ گشت، تو گویی دانه های انار بر رخسار مبارک شکسته شده است، و فرمود: آیا برای همین کارها خلق و به خاطر این مسائل مأمور شده اید که بعضی از کتاب خدا را با بعضی دیگر بیامیزید؟ بنگرید به چه مأمورید، به آن عمل کنید و از چه چیزهایی نهی شده اید، از ارتکاب آنها اجتناب ورزید. ⁽⁵⁷⁾

57 - دوستی اهل بیت

پیامبر ﷺ فرمودند:

هر کس دوست داشته باشد که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در باغ بهشتی که پروردگارم پرورده، جای گیرد، باید بعد از من علی را و دوست او را دوست بدارد و به پیشوایان بعد از من اقتدا کند که آنان عترت من هستند و از طینتم آفریده شده اند و از درک و دانش برخوردار گردیده اند، و وای بر آن گروه از امت من که برتری آنان را انکار کنند و پیوندشان را با من قطع نمایند، که خداوند شفاعت مرا شامل حال آنان نخواهد کرد.

(58)

58 - دیدار مؤمن

از انس بن مالک نقل شده که گفت: رسول اکرم ﷺ چنان بود که هرگاه یکی از برادران مؤمن خود را به مدت سه روز نمی دید. از حال او جویا می شد. چنانچه به مسافرت رفته بود. در حقیقت دعا می فرمود. اگر در وطن حضور داشت، به دیدارش می رفت. و هرگاه، خبر بیماریش را می شنید، از وی عیادت می کرد.⁽⁵⁹⁾

59 - دیوانه واقعی

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جمعی گذشتیم، نبی حق فرمود: برای چه گرد هم جمع شدید؟ عرض کردند: یا رسول الله، این مرد دیوانه است که غش می کند و ما بر گرد او جمع شدیم. پیامبر فرمود: این دیوانه نیست، بلکه بیمار است.

سپس فرمود: دوست دارید دیوانه حقیقی را بشناسید؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، پیامبر اسلام فرمود: دیوانه آن کس است که از روی تکبر و غرور راه می رود، و با گوشه چشمش نگاه می کند، و شانه های خود را از سر بزرگی می جنباند، و با آنکه گناه خدا را می ورزد، آرزوی بهشت از خدا دارد.

مردم از شرش آسوده نیستند، و به خیرش امیدی نیست. دیوانه این است، ولی این مرد بیمار و گرفتار است. ⁽⁶⁰⁾

60 - ذکر و دعا

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بلند کردن صدا را به ذکر و دعا، که غالباً شیوه مردم متظاهر و ریاکار است، خوش نمی داشت. در یکی از سفرها، یارانش هرگاه که مشرف به دره می شدند، صدا با تکبیر و تهلیل بلند می کردند، فرمود: آرام بگیرید، کسی که او را می خوانید نه گوشش کر است و نه جای دوری رفته است. او همه جا با شماست و شنوا و نزدیک است.

(61)

61 - راه رفتن

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی سواره می رفتند، اجازه نمی دادند کسی پیاده همراه او برود. هنگام راه رفتن متواضع، محکم، باوقار و سریع می رفتند، و خود را عاجز و سست و کسل نمایان نمی ساختند. ⁽⁶²⁾

62 - رأفت با حیوانات

عبدالرحمان بن عبدالله، اظهار می دارد: در حال مسافرت، در خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم. چشم به حمره ای (پرنده ای همانند گنجشک) افتاد که دو جوجه با خود داشت. ما جوجه هایش را برداشتیم. حمره آمده، در اطراف ما بال و پر می زد. هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطلع گردید فرمود: چه کسی نسبت به فرزند این پرنده، مرتکب خلاف شده، فرزندش را به وی برگردانید. ⁽⁶³⁾

63 - رعایت حال مردم

از معازین جبل روایت شده است که گفت: رسول اکرم ﷺ مرا به یمن فرستاد. و به من فرمود: ای معاذ! هرگاه فصل زمستان فرا رسد، نماز صبح را در آغاز طلوع صبح بجا آور، و قرائت را به اندازه طاقت و حوصله مردم، طول بده و آنان را خسته مکن. و در موسم تابستان، نماز صبح را در روشنایی فجر، اقامه کن. چه اینکه شب، کوتاه است. و مردم نیاز به استراحت دارند. آنان را واگذار تا نیاز خود را برطرف نمایند. ⁽⁶⁴⁾

64 - رعایت حقوق دیگران

ابو ایوب انصاری، میزبان پیامبر ﷺ در مدینه می گوید: شبی برای پیامبر ﷺ غذایی همراه پیاز و سیر آماده کردیم و به حضور پیامبر ﷺ بردیم. آن حضرت از غذا نخورد، و آن را رد کرد. ما جای انگشتان آن حضرت را در آن غذا ندیدیم. من بی تابانه به حضور آن حضرت رفتم و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! چرا از غذا نخوردی، و جای دست شما در آن غذا نبود، تا با خوردن آن قسمت، طلب برکت کنیم؟

در پاسخ فرمود: آری، غذای امروز سیر داشت و چون من در اجتماع شرکت می کنم و مردم از نزدیک با من تماس می گیرند و با من سخن می گویند، از خوردن غذا، معذورم. ما آن غذا را خوردیم، و از آن پس چنان غذایی برای پیامبر ﷺ آماده نکردیم. ⁽⁶⁵⁾

65 - رفتار با مردم

در حالی که پیامبر ﷺ میدان جنگ بود، عربی به محضر او رسید و رکاب شترش را گرفت و گفت: یا رسول الله، عملی را به من بیاموز که سبب رفتنم به بهشت گردد.
حضرت فرمود: با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند، و از رفتار با آنها که خوشایند تو نیست، بپرهیز. ⁽⁶⁶⁾

66 - رفع مشکلات

حذیفه گوید: شیوه رسول خدا ﷺ چنان بود که چون مشکلی برای او پیش می آمد، به نماز پناه می برد و از آن استعانت می جست. ⁽⁶⁷⁾

67 - روزه

پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر ماه رمضان و قسمت مهمی از شعبان، در سایر ایام سال، یک روز در میان روزه دار بود. ⁽⁶⁸⁾ دهه آخر ماه رمضان را در مسجد به عبادت معتکف می شد ⁽⁶⁹⁾، ولی نسبت به دیگران تسهیل می نمود و می فرمود: کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیرید، همیشه به اندازه وسع خودتان به عبادت پردازید. عمل مداوم نزد خدا، محبوبتر از عمل بسیار و خسته کننده است. ⁽⁷⁰⁾

68 - ریا

شداد بن اوس گفت: بر رسول خدا ﷺ وارد شدم و چهره مبارکش را بدان گونه افسرده دیدم که مرا ناراحت ساخت. عرض کردم: چه پیش آمده است؟ فرمودند: بر اتم از شرک می ترسم. عرض کردم: آیا پس از شما مشرک می شوند؟ فرمودند: آنان خورشید و ماه و بت و سنگ نمی پرستند، ولی ریا می کنند و ریا خود شرک است. ⁽⁷¹⁾ و سپس آیه 110 سوره کهف را تلاوت فرمودند: (كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)

هر کس امید دیدار پروردگار خود دارد، باید کار شایسته کند و در پرستش پروردگار خویش، کسی از شریک نگیرد.

69 - ریزش گناهان

سلمان می گوید: در محضر حضرت رسول ﷺ در سایه درختی به سر می بردیم. آن حضرت شاخه ای از آن درخت را گرفت و آن را تکان داد، برگهای آن ریخته شد. حضرت رسول ﷺ به حاضران فرمودند: آیا از من نمی پرسید این چه کاری بود که کردم؟ گفتم: ای رسول خدا، علت این کار را به ما خبر بده، فرمودند: «ان العبد المسلم اذا قام الى الصلاة تحتات عنه خطايا كما تحتات ورق هذه الشجرة». یعنی همانا بنده مسلمان هرگاه به نماز ایستاد، گناهان او می ریزد، همان گونه که برگهای این درخت می ریزد. ⁽⁷²⁾

70 - ساده زیستی

عده ای از همسران پیامبر ﷺ گفتند: ما و زعمان خیلی ساده است. ما هم زر و زیور می خواهیم، از غنایم به ما هم بدهید. حضرت محمد ﷺ فرمودند:

زندگی من، زندگی ساده است. من حاضرم شما را طلاق بدهم و طبق دستور قرآن که زن مطلقه را باید مجهز کرد، حاضرم چیزی هم به شما بدهم. اگر به زندگی ساده من می سازید، بسازید، و اگر می خواهید رهایتان کنم، زهایتان بکنم.

البته همه شان گفتند: خیر، ما به زندگی ساده می سازیم. ⁽⁷³⁾

71 - سر آغاز دانش

مردی به نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! شگفتی‌ها و مسائل غریب علم را به من بیاموز، رسول خدا ﷺ فرمود: از آغاز دانش چه آموخته‌ای، که از انتهایش سؤال می‌کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله! آغاز دانش چیست؟ فرمود: خدای را به حق شناختن. اعرابی گفت: حق معرفت خداوند چیست؟ فرمود: خدای بدون مثل و مانند و ضد و شریک را بشناسی، و نیز بدانی که خدای یکتا و یگانه، ظاهر و باطن و اول و آخر است و همتایی ندارد و چیزی نظیر او نمی‌باشد. این حق معرفت خداوند و سر آغاز دانش است. (74)

72 - سلام

وقتی یکی از مسلمانان به حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سلام می کرد و می گفت: سلام
علیک، در جوابش می فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و اگر می گفت: السلام علیک و
رحمة الله، می فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته. و به این کیفیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
در پاسخ سلام اضافه می نمود. ⁽⁷⁵⁾

73 - سلام به کودکان

از انس بن مالک نقل شده که گفت: همانا رسول اکرم ﷺ بر گروهی از کودکان گذشت و به ایشان سلام داد. ⁽⁷⁶⁾

74 - سه حکمت

امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: روی یکی از شمشیرهای پیامبر صلی الله علیه و آله سه جمله نوشته شده بود: وصل کن با کسی که با تو قطع رحم کرد، و حق را بگو اگر چه بر ضرر خودت تمام شود و خوبی کن بر کسی که به تو بدی کرده است. ⁽⁷⁷⁾

75 - شیوه معاشرت

او همواره خوشرو و خوشخو و فروتن بود. خشن و تندخو و فحاش و عیبجو نبود. کسی را بیش از استحقاق، مدح نمی کرد. از چیزی که مطلوب و خوشایندش نبود، چشم پوشی و تغافل می کرد. طوری رفتار می نمود که مردم نه از او مأیوس می شدند و نه ناامید. خود را از سه خصلت بازداشته بود: جدال، پرحرفی، و گفتن مطالب بی فایده. درباره مردم هم از سه کار پرهیز می کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت، در جستجوی لغزشها و عیبهای مردم نبود. جز در جایی که امید ثواب داشت، سخن نمی گفت. (78)

76 - صله رحم

مردی خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد:

یا رسول الله! فامیل من تصمیم گرفته اند بر من حمله کنند و از من ببرند و دشنام دهند، آیا من حق دارم آنها را ترک گویم؟

فرمودند:

در آن صورت خداوند همه شما را ترک می کند.

عرض کرد: پس چه کنم؟

فرمودند: ببیوند با هر که از تو ببرد، و عطا کن به هر که محرومت کند، و در گذر از هر

که به تو ستم نماید، زیرا چون چنین کنی، خدا تو را بر آنها یاری دهد. ⁽⁷⁹⁾

از مسیره بن معبد نقل شده که گفت: مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و اظهار داشت: یا رسول الله! ما مردم زمان جاهلیت بودیم. بت‌ها را پرستش می‌کردیم. فرزندان خود را به قتل می‌رساندیم. من دختری داشتم و از اینکه او را به مهمانی می‌بردم، خیلی خوشحال می‌شد. روزی او را به قصد مهمانی بیرون بردم. دخترم دنبال سرم حرکت می‌کرد، رفتم تا به چاهی رسیدم. آن چاه از خانه ام، زیاد دور نبود. دست دختر را گرفته، او را در چاه انداختم. آخرین چیزی که از او به یاد دارم، این است که فریاد می‌کرد: پدر! پدر!...

رسول اکرم ﷺ با شنیدن این ماجرا، آن چنان گریه کرد که اشک دیدگانش خشک شد. (80)

78 - عالم بی عمل

انس بن مالک گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: شبی که مرا به آسمان بردند و سیر دادند، به گروهی از مردم گذشتم که لب هایشان با مقراض های آهنین بریده می شد، و من گفتم: ای جبرئیل، اینها چه کسانی هستند؟ گفت: ایشان گویندگانی از اهل دنیا و از جمله کسانی هستند که مردم را به کارهای خیر و نیک امر می کردند و خود را فراموش می نمودند. (81)

79 - عطر

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظرف مخصوص عطر داشتند، پس از هر وضو بلافاصله آن را به دست گرفته، خود را معطر و خوشبو می ساخت؛ در نتیجه چون از خانه بیرون می آمد، بوی عطر در محل عبور آن بزرگوار منتشر می شد. ⁽⁸²⁾

اگر عطر برای آن حضرت تعارف می آوردند، خود را به آن معطر می ساخت و می فرمود: بویش پاکیزه و حمل کردنش آسان است. و بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می کرد، به عطر پول می داد. ⁽⁸³⁾

80 - عطف با همسر

رسول اکرم ﷺ با همسران خود با عطف و عدل رفتار می کرد و بین آنها تبعیض و ترجیح قائل نمی شد، و در مسافرت ها به هر کدام از آنها قرعه اصابت می کرد، او را همراه می برد. ⁽⁸⁴⁾ او مطلقاً خشونت اخلاقی نداشت، خاصه در مورد زنان، نهایت رفق و مدارا را به کار می برد و تندخویی و بدزبانی همسران خود را تحمل می نمود.

81 - عفو

در کتاب تحف العقول است که: رسول خدا ﷺ روزی از خانه بیرون رفتند و گروهی را دیدار کردند سنگی را می غلتانند. فرمودند: قهرمان ترین شما کسی است که به هنگام خشم، خویش داری کند، و بردبارترین تان آن کس باشد که در حین داشتن قدرت، عفو نماید. (85)

82 - عفو و گذشت

با اینکه قریش با رسول اکرم ﷺ و یارانش، آن همه دشمنی کردند، آنان را شکنجه دادند؛ چه در آغاز دعوت و چه از هجرت رسول اکرم ﷺ و همچنین علی رغم آن همه توطئه، جنگ و لشکرکشی در برابر پیامبر اکرم، آن حضرت بعد از فتح مکه، بر در کعبه ایستاد و خطاب به قریش فرمود:

هان! قریشیان! چه می گوئید؟ فکر می کنید با شما چه خواهیم کرد؟
قریشیان یکصدا فریاد زدند: نیکی... تو برادری بزرگوار و فرزند برادری کریم و بزرگواری.

حضرت فرمود:

حرف برادرم یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را تکرار می کنم: امروز متأثر و شرمسار می باشید. من شما را عفو کردم، خدا هم گناه شما را ببخشد که مهربانترین مهربانان است. بروید، شما آزاد هستید. ⁽⁸⁶⁾

83 - غذای حرام

رسول الله ﷺ در سن هفت سالگی بودند که یهودیان گفتند: ما در کتاب های خود خوانده ایم که پیامبر اسلام از غذای حرام و شبهه دار استفاده نمی کند و آنها را حرام می داند، خوب است او را امتحان کنیم. مرغی را سرقت کردند و برای ابوطالب فرستادند. همه از آن خوردند، چون نمی دانستند، ولی حضرت رسول ﷺ به آن دست نزد. وقتی علت آن را پرسیدند، فرمود: چون حرام بود و خداوند مرا از حرام حفظ می فرماید. سپس مرغ همسایه را گرفته و فرستادند، به خیال آنکه بعد پولش را بدهند. آن حضرت باز هم میل نکرد و فرمود:

«و ما اراها من شبهة يصونني ربي عنها ﷺ»؛ آنها متوجه نبودند که این غذا شبهه دارد، ولی مرا پروردگارم حفظ فرمود. آنگاه یهودیان گفتند:

«لهذا شان عظيم»؛ این طفل دارای شأن و مقام عالی است. (87)

84 - غذا دادن به کودکان

سلمان فرمود: وارد خانه رسول خدا ﷺ شدم. حسن و حسین علیهما السلام نزد وی غذا می خوردند. آن حضرت گاهی لقمه ای در دهان حسن علیه السلام و گاهی در دهان حسین علیه السلام می نهاد. پس از آن که خوردن غذا به پایان رسید، آن حضرت، حسین علیه السلام را بر دوش خود و حسین علیه السلام را روی زانوی خود نهاد. آنگاه رو به من کرد و فرمود: ای سلمان! آیا آنان را دوست داری؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ چگونه آنان را دوست نداشته باشم، در حالی که می بینم چه اندازه نزد شما مقام و ارزش دارند؟! (88)

85 - غش در معامله

رسول اکرم ﷺ از کنار مردی گذشت که گندم می فروخت. از او پرسید: چگونه می
فروشی؟ او چگونگی را به عرض رسانید. خدای تعالی وحی فرستاد که دست در گندم ببر.
حضرت دست مبارکش را به گندم فرو برد. درون آن گندم را مرطوب و نمناک یافت. پس
فرمود: کسی که در معامله غش و فریب به کار برد، از ما نیست. ⁽⁸⁹⁾

روزی رسول خدا ﷺ در شأن و فضیلت نماز سخن می گفتند، و به مسلمین سفارش می کردند که به مسجد بروند و در انتظار وقت نماز به سر برند، و آماده باشند تا وقت نماز فرا رسد، و نماز را بپا دارند. ولی از آنجا که نماز کانون پرورش ارزش های اخلاقی است، و ممکن است افرادی به مسجد برای انتظار نماز بروند و بنشینند، و در این فرصت مثلاً غیبت کنند، که بر خلاف هدف نماز است، به مسلمانان هشدار دادند و فرمودند: «الجلوس فی المسجد لانتظار الصلوة عبادة مالم تحدث»؛ یعنی: نشستن در مسجد برای انتظار نماز، عبادت است، در صورتی که حدثی رخ ندهد. شخصی پرسید: منظور از حدث چیست؟ فرمودند: «الاغتیاب»؛ غیبت کردن. (90)

87 - فرزند شهید

ابن هشام می نویسد: اسماء دختر عمیس، همسر عبدالله بن جعفر گفته است: روزی که جعفر در جنگ موته به شهادت رسید، پیامبر ﷺ به خانه ما آمد. من تازه از کار خانه، شست و شو و نظافت بچه ها فارغ شده بودم، به من فرمود: فرزندان جعفر را پیش من آور. آنان را پیش آن حضرت بردم، بچه ها را در آغوش گرفت و شروع به نوازش آنان کرد، در حالی که اشک از دیدگان آن بزرگوار سرازیر بود.

من پرسیدم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد. چرا گریه می کنی؟ مگر درباره جعفر و همراهانش به شما خبری رسیده است؟ فرمود: آری، آنها امروز به شهادت رسیدند.

(91)

88 - فضیلت سجده

مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد، دعا کنید که خدا مرا به بهشت برد. فرمودند: من دعا می کنم، اما تو مرا با این امر کمک کن که دعای من مستجاب شود، و آن زیاد سجده کردن و سجده های طولانی کردن است. ⁽⁹²⁾

89 - فضیلت و شایستگی

عتاب بن اسید بعد از فتح مکه از سوی حضرت به عنوان والی مکه برگزیده شد، و مسئولیت امور سیاسی را به عهده گرفت؛ در حالی که بیست و یک سال بیش نداشت و افراد بزرگتر از وی در بین صحابه فراوان وجود داشتند.

این کار حضرت وقتی مورد اعتراض قرار می گیرد، که چرا جوان را بر بزرگسالان ترجیح داده است، حضرت بسیار متین جواب می دهد که ملاک مسئولیت، بزرگی سن نیست. فضیلت و شایستگی باعث بزرگی می باشد: «فلیس الاکبر هو الافضل بل الافضل هو الاکبر.»⁽⁹³⁾ همین مطلب در مورد معاذبن جبل که 26 سال دارد، مطرح است و ایشان به عنوان مبلغ دینی در مکه منصوب می شود.

90 - قبول زحمت

رسول خدا ﷺ به خانه یکی از اصحاب مشرف شدند. چون غذا آوردند برخی از حاضران از خوردن امتناع کردند و گفتند: روزه داریم.

رسول خدا ﷺ فرمودند: برادر مسلمانان برای پذیرایی تو قبول زحمت کرده است و تو می گویی من روزه دارم، روزه ات را که مستحبی است بخور، قضای آن را روز دیگر بگیر.

(94)

91 - قدرشناسی

پیامبر ﷺ بسیار وفادار و حق شناس بود، و بر همین اساس، ثویبه کنیز آزاد شده ابولهب با اینکه بیش از چند روز شیر به او نداده بود، آن حضرت بعدها همواره جویای حال ثویبه می شد، و به خاطر محبت های او در دوران شیرخوارگی، از او احترام می کرد. حتی پیامبر ﷺ در مدینه، برای او (که در مکه می زیست) لباس و هدیه های دیگر می فرستاد، ثویبه در سال هفتم هجرت از دنیا رفت. پیامبر ﷺ، از وفات او غمگین گردید و از خویشان او جویا شد، تا به آنها محبت کند. (95)

92 - قرائت قرآن

پیامبر خدا ﷺ چنان بود که نمی خفت تا اینکه مسبحات را قرائت می فرمود. و می گفت: در این سوره ها آیه ای وجود دارد که از هزار آیه برتر است.

پرسیدند: مسبحات چیست؟

حضرت فرمود: سوره های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن. (96)

93 - کار و تلاش

روزی پیامبر ﷺ با اصحاب خود نشسته بودند. پیامبر جوان نیرومندی را دید که اول صبح مشغول کار و تلاش می باشد. بعضی از حاضران گفتند: این شایسته تمجید و ستایش بود، اگر نیروی جوانی خود را در راه خدا به کار می انداخت؟ پیامبر ﷺ فرمود: چنین نگوئید، اگر این جوان کار می کند تا نیازمندی های خود را تأمین کند و از دیگران بی نیاز گردد، در راه خدا گام برداشته و همچنین اگر به نفع پدر و مادر ناتوان و کودکان خردسالش کار کند و آنها را از مردم بی نیاز سازد، باز هم در راه خدا قدم برداشته است...

(97)

94 - کاشتن درخت

جابر بن عبدالله انصاری (ره) گفت: رسول خدا ﷺ بر امّ مبشر انصاری در نخلستانی که داشت، وارد شدند و فرمودند: این نخل ها را مسلمان کاشته یا کافر؟ عرض کرد: مسلمان آنها را کشت کرده است. فرمودند: مسلمان هر درختی بنشاند، یا زراعتی بکند و آدمی و چهارپایان از آن بخورند برای او صدقه به حساب می آید ⁽⁹⁸⁾.

95 - کرامت

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یکی از خانه های خود وارد شد و اصحاب او به محضرش مشرف شدند، تعداد اصحاب بسیار بود و اتاق پر شده بود.

جریر بن عبدالله در این هنگام وارد شد، اما جایی برای نشستن نیافت و در نزدیکی درب نشست.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبا را برداشت و به او داد و فرمود: این عبا را زیرانداز خود قرار ده. جریر عبا را گرفت، و بر صورت خود واگذارد و آن را می بوسید و گریه می کرد آنگاه آن را جمع کرد و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو کرد و گفت: من هرگز بر روی جامه شما نمی نشینم. خداوند تو را گرامی بدارد، همان گونه که مرا گرامی داشتی.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگاهی به سمت چپ و راست خود کرد و سپس فرمود: هرگاه شخص محترمی نزد شما آمد، او را گرامی بدارید، و همچنین هر کسی که را از گذشته بر شما حقی دارد؛ او را نیز گرامی بدارید ⁽⁹⁹⁾.

96 - کسب معاش

انس بن مالک می گوید: پس از آنکه رسول خدا ﷺ از جنگ تبوک بازگشت، سعد انصاری به استقبال آن حضرت شتافت و به پیامبر ﷺ دست داد و مصافحه کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: چه صدمه و آسیبی به دست تو رسیده که دستت زیر و خشن شده است؟

سعد عرض کرد: ای رسول خدا! با طناب و بیل کار می کنم و درآمدی برای معاش زندگی خود و خانواده ام کسب می نمایم. از این رو دستم خشن شده است
«فقبل یده رسول الله قال: هذا ید تمسها النار»

پیامبر ﷺ دست سعد را بوسید و فرمود: این دستنی است که آتش دوزخ با آن تماس پیدا نمی کند (100).

97 - گریه پیامبر ﷺ

پس از آنکه پیامبر ﷺ پیکر فرزندش ابراهیم را به خاک سپرد، چشمانش پر از اشک شد، فرمود: چشم اشک می ریزد، و دل غمگین است، ولی سخنی که موجب خشم خدا شود، نمی گویم.

سپس پیامبر ﷺ گوشه ای از قبر را دید که به طور کامل درست نشده است، با دست خود آن را موزون و صاف کرد و آنگاه فرمود:

«اذا عمل احدکم عملاً فلیتقن»؛ هرگاه یکی از شما کاری را انجام داد، البته آن را محکم و استوار، انجام دهد⁽¹⁰¹⁾.

98 - ماجرای حدود الهی

در فتح مکه زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضایی جرمش محرز گردید. خویشاوندانش، که هنوز رسوبات نظام طبقاتی در خلائای مغزشان به جای مانده بود، اجرای مجازات را ننگ خانواده اشرافی خود می دانستند و به تکاپو افتادند بلکه بتوانند مجازات را متوقف سازند.

اسامه بن زید را که مانند پدرش نزد رسول خدا ﷺ محبوبیت خاصی داشت - وادار کردند به شفاعت برخیزد. او همین که زبان به شفاعت گشود، رنگ صورت رسول خدا ﷺ از شدت خشم برافروخته شد و با عتاب و تشدد فرمود: چه جای شفاعت است؟! مگر می توان حدود قانون خدا را بلا اجرا گذاشت؟

دستور مجازات صادر نمود. اسامه متوجه غفلت خود گردیده و از لغزش خود عذر خواست و استدعای طلب مغفرت نمود برای اینکه فکر تبعیض در اجراء قانون را از مخیله مردم بیرون بنماید، به هنگام عصر در میان جمع به سخنرانی پرداخت و ضمن عطف به موضوع روز کردن، چنین گفت:

اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض شدند، بدین سبب که در اجرای قانون عدالت، تبعیض روا می داشتند. هرگاه یکی از طبقات بالا مرتکب جرم می شد، او را از مجازات معاف می کردند، و اگر کسی از زیردستان به جرم مشابه به آن مبادرت می کرد او را مجازت می کردند. قسم به خدایی که جانم در قبضه اوست! در اجرای عدل درباره هیچ کس فروگذار و سستی نمی کنم اگر چه مجرم از نزدیکترین خویشاوندان خودم باشد (102).

99 - مادر

مردی به محضر رسول خدا ﷺ مشرف گردید، و عرض کرد: یا رسول الله به چه کسی نیکی کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: به مادرت

دوباره سؤال کرد: سپس به چه کسی نیکی کنم؟

حضرت فرمود: به مادرت

بار دیگر سوال کرد: و سپس به چه کسی نیکی کنم؟

حضرت فرمود: به مادرت

بار چهارم سؤال کرد: آنگاه به چه کسی نیکی کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: به پدرت (103).

حضرت رسول اکرم ﷺ چون هلال ماه رمضان را می دید روی به قبله می آورد و دستهای مبارک را برمی داشت و می فرمود: بارخدایا! این ماه را همراه ایمنی و ایمان، و سلامت و اسلام، و عافیت شکوهمند و روزی فراوان، و برطرف شدن دردها بر ما داخل گردان. بارالها! روزه و نماز این ماه و تلاوت قرآن کریم را در آن، روزی ما فرما. بار خدایا! از آغاز تا پایان این ماه را بر ما و غبار آلوده مساز، تا روزه گرفتن و افطار کردنش بر ما پوشیده و نامعلوم بماند و ما را از ارتکاب معصیت در آن به سلامت بدار و از بیماری و عوارضی که ما را از روزه گرفتن باز بدارد، سالم گردان⁽¹⁰⁴⁾.

101 - ماه شعبان

رسول اکرم ﷺ در هیچ ماهی به اندازه ماه شعبان، روزه نمی گرفت. به آن حضرت گفته شد: ای پیامبر خدا ﷺ! مشاهده نمی کنیم که در هیچ ماهی، مانند ماه شعبان، روزه بدارید؟ حضرت فرمود: ماه شعبان، ماهی است که مردم از آن غافل می باشند.

میان ماه رجب و ماه رمضان قرار گرفته و در آن، اعمال بندگان به سوی پروردگار جهانیان، بالا می رود. به همین جهت، دوست دارم، اعمال من به سوی خدایم، بالا رود و من در حال روزه باشم. (105)

102 - ماه مبارک رمضان

رسول اکرم ﷺ در دهه آخر ماه مبارک رمضان، به کلی بستر خواب را برمی چید و کمرش را محکم برای عبادت خدا می بست. چون خدا شب بیست و سوم فرا می رسید، اهل بیت خود را نیز بیدار نگه می داشت و به صورت هر کدام که خواب بر او غلبه می کرد، آب می پاشید.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را نیز چنین می کرد. هیچ یک از اهل خانه اش را نمی گذاشت که در آن شب بخوابند و برای اینکه خوابشان نگیرد، غذای کمتری به آنان می داد و از آنان می خواست خود را برای شب زنده داری آماده کنند و می فرمود: محروم کسی است که از خیر این شب بی بهره بماند. ⁽¹⁰⁶⁾

ابوهریره گوید: مخنثی که دست و پایش را به حنا خضاب کرده بود را به محضر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردند. حضرت فرمودند: این چیست؟ و چرا این کار را کرده است؟ عرض کردند: یا رسول الله! خود را شبیه زنان ساخته است. حضرت فرمان دادند او را به تقیع تبعید کنند. عرض کردند: یا رسول الله! آیا او را به قتل نرسانیم؟ فرمودند: من از کشتن نمازگزاران ممنوع هستم. ⁽¹⁰⁷⁾

از جابر بن حیان عبدالله (رض) روایت شده که گفت: با رسول اکرم ﷺ در محل ذات الرفاع بودیم. آن حضرت را در سایه درختی، رها ساختیم. ناگهان مردی از مشرکین بر سر حضرت آمد. شمشیر پیامبر خدا ﷺ به درخت آویخته بود. مرد مشرک، خود را کشید و خطاب به پیامبر ﷺ گفت: از من می ترسی؟

حضرت فرمود: نه!

گفت: چه کسی به دادت خواهد رسید؟

حضرت فرمود: خدا

با شنیدن کلمه الله شمشیر از دست آن مشرک افتاد رسول اکرم ﷺ شمشیر او را گفت و فرمود: چه کسی به دادت خواهد رسید؟
مرد مشرک التماس گفت: با من مدارا کن!

حضرت فرمود: آیا به وحدانیت خدا و پیامبری من، شهادت می دهی؟

مرد مشرک گفت: نه! ولی پیمان می بندم که هرگز با تو نجنم، و با کسانی هم که با تو می جنگند، نباشم.

پس حضرت او را رها ساخت. مرد مشرک، نزد یاران خود رفت و گفت: هم اکنون از پیش بهترین مردم، به سوی شما آمدم (108).

هرگاه داخل مسجد می شد می گفت:

«اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ» خدایا درهای رحمتت را به روی من بگشای ؛ و چون می

خواست از مسجد خارج گردد می گفت:

«اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رِزْقِكَ» خدایا درهای روزیت را به روی من بگشای،⁽¹⁰⁹⁾.

106 - مسلمان شدن یهودی

روزی پیامبر ﷺ با گروهی از مسلمانان در مکانی نماز می گزارد. هنگامی که آن حضرت به سجده می رفت، حسین علیه السلام که کودک خردسالی بود، بر پشت رسول خدا ﷺ سوار می شد و پاهای خود را حرکت می داد و هی می کرد. وقتی که پیامبر ﷺ می خواست سر از سجده بردارد، او را می گرفت و کنار خود روی زمین می گذارد این کار تا پایان نماز ادامه داشت.

یک نفر از یهودیان، شاهد این جریان بود. پس از نماز به رسول خدا ﷺ عرض کرد، با کودکان خود به گونه ای رفتار می کنید که ما هرگز انجام نمی دهیم.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر شما به خدا و فرستاده او ایمان داشتید، با کودکان خود مهربان بودید. مهر و محبت پیامبر ﷺ نسبت به کودک، مرد یهودی را سخت تحت تاءثیر قرار داد؛ وی اسلام را پذیرفت ⁽¹¹⁰⁾.

107 - مشورت

رسول اکرم در جنگ بدر در سه مرحله اصحاب خود را به مشاوره دعوت نموده و فرمود: نظر خودتان را ابراز کنید:

اول: درباره این که اصلاً به جنگ با قریش اقدام بنمایند و یا آنها را به حال خود ترک کرده و به مدینه مراجعت کنند؟ همگی جنگ را ترجیح دادند، و تصویب فرمود ⁽¹¹¹⁾.

دوم: محل اردوگاه را به معرض مشورت گذارد. نظر حباب بن منذر مورد تاءیید واقع شد.

سوم: در خصوص اینکه با اسرای جنگ چه رفتاری بشود، به شور پرداخت. بعضی کشتن آنها را ترجیح دادند، و برخی تصویب نمودند آنها را در مقابل فدیة آزاد نمایند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با گروه دوم موافقت کردند.

108 - مقام دانشجو

صفوان بن عسال گوید: به محضر رسول اکرم ﷺ رسیدم. حضرت در مسجد نشسته و بر برد سرخ رنگ خود تکیه زده بود. عرض کردم: یا رسول الله ﷺ من به طلب علم آمده ام فرمود: ای دانشجو، خوش آمدی. همانا فرشتگان با پر و بال خود دانشجو را فرا گیرند و آن چنان انباشته باشند و هجوم آورند که برخی بر برخی دیگر سوار شدند، تا به آسمان دنیا رسند، از جهت محبت و دوستی که به دانشجو و دانش دارند ⁽¹¹²⁾.

109 - مهربانی با کودکان

روزی پیامبر ﷺ همراه یارانش از راهی عبور می کردند. در آن مسیر کودکانی مشغول بازی بودند، نزد یکی از آنان نشست، و پیشانی او را بوسید و با وی مهربانی کرد علت آن را از وی پرسیدند. حضرت پاسخ داد: من روزی دیدم ای کودک هنگامی که با فرزندم حسین علیه السلام بازی می کرد، خاکهای زیر پای حسین را بر می داشت، و به صورت خود می مالید. بنابراین چون او را از دوستان حسین است، من هم او را دوست دارم، جبرئیل مرا خبر داد این کودک از یاران حسین علیه السلام در کربلا خواهد بود ⁽¹¹³⁾.

110 - مهمان سرزده

عده ای از اهل مدینه، پیامبر ﷺ و پنج نفر از اصحاب او را به غذایی که آماده کرده بودند، دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را پذیرفت، اما وقتی به منزل میزبان می رفتند، در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود، به آنها گروید. وقتی به منزل نزدیک شدند، پیامبر ﷺ به او گفت: آنها تو را دعوت نکرده اند، همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان بگذارم و اجازه ورودت را بگیرم. ⁽¹¹⁴⁾

111 - نصف اجر شهید

مردی به حضور رسول خدا ﷺ آمد عرض کرد: یا رسول الله، زنی دارم هر وقت می خواهم از منزل بیرون روم، مرا مشایعت می کند و هر وقت می خواهم بیایم، مرا استقبال می کند و هر وقت غمگین می شوم، به من می گوید: اگر غم تو برای دنیا یا مال دنیا است، خداوند کفیل روزی بندگان است و اگر غم تو برای امر آخرت است، خداوند غم تو را برای آخرت زیاد کرد تا از آتش جهنم خلاص شوی.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: خداوند متعال عمالی (کارگزاران) دارد و این زن از عمال خداوند است و برای آن زن نصف اجر شهید است. ⁽¹¹⁵⁾

112 - نماز

پیامبر ﷺ هرگاه که به نماز می ایستادند، چهره اش به جهت خوف از خداوند تغییر می کرد، و صدایی همچون جوشش دیگ از درون حضرت شنیده می شد. ⁽¹¹⁶⁾

113 - نماز جماعت

روزی مردی مسلمانی که همه روز را آبیاری کرده بود، پشت سر معاذبن جبل به نماز ایستاد. معاذ به خواندن سوره بقره آغاز کرد! آن مرد طاقت ایستادن نداشت و منفردا نماز خود را با پایان رسانید.

معاذ به او گفت: تو نفاق کردی و از صف ما جدا شدی! رسول خدا ﷺ از این ماجرا آگاه گردید و چنان خشمگین شد که نظیر آن حالت را از او ندیده بودند، و به معاذ فرمود: شما مسلمانان را رم می دهید و از دین اسلام بیزارشان می کنید. مگر نمی دانید که در صف جماعت بیماران، ناتوانان، سالخوردگان و کارکنان نیز ایستاده اند؟! در کارهای دسته جمعی باید طاقت ضعیف ترین افراد را در نظر گرفت، چرا از سوره های کوتاه نخواندی؟! (117)

114 - نماز شب

عبدالله بن عباس، راجع به نماز شب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین اظهار می دارد:
... شب که به نیمه می رسید - یا کمی قبل و بعد از آن - رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بیدار می شد. آثار خواب را از چهره مبارک می زدود. ده آیه آخر سوره آل عمران را قرائت می فرمود. سپس نزد مشک آب آویخته می رفت. از آن وضو می ساخت. وضوی نیکویی می گرفت. آنگاه به نماز می ایستاد. شش عدد نماز دورکعتی به جای می آورد.
بعد از آن، نماز وتر می گزارد و به دنبال نماز وتر به رختخواب می رفت تا اینکه اذان گو، حاضر می گردید. در این هنگام از جا برمی خاست. دو رکعت نماز سبک بجای می آورد. و پس از آن بیرون می آمد و نماز صبح را می گزارد. ⁽¹¹⁸⁾

115 - نیش زبان

در زمان رسول گرامی اسلام ﷺ یکی از بانوان مسلمان، روزها روزه می گرفت و شبها را با نماز و سایر عبادات سپری می کرد، ولی بداخلاق بود و با نیش زبانش همسایگان را می آزرده. شخصی به محضر رسول اکرم ﷺ آمد و از آن بانو تعریف کرد، که با نماز و روزه سروکار دارد ولی یک عیب دارد و آن اینکه بداخلاق است، و با نیش زبانش همسایگان را می آزرده. وجود مبارک پیامبر ﷺ فرمودند: در چنین زنی خیری نیست، او اهل دوزخ است. یعنی با اینکه او بر گناه خود ادامه می دهد. نماز و عبادات او بی خاصیت و بی خیر است. (119)

116 - وصف مرید از مراد

امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

از پیامبر پاک و نازنین پیروی کن. او لقمه دنیا را به اطراف می خورد (نه اینکه دهانش را پر کند) و دنیا را به گوشه چشم (دقیق) نمی نگریست. از جهت پهلوی، لاغر، و از جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود. مانند بردگان سیاه بر روی زمین می نشست و کفش خود را با دست خود اصلاح می کرد، و لباس خود را با دست خود می دوخت. گاهی بر الاغ برهنه سوار می شد و از شدت تواضع و فروتنی، دیگری از همردیف خود سوار می کرد. یکی از همسرانش روزی پرده ای نسبتاً زیبا و دارای نقش و نگار بر در خانه آویخته بود، به آن بانو فرمود: بی درنگ این پرده رنگارنگ را از در خانه بردار، چرا که من با نگاه به این پرده، به یاد دنیا و زینت های آن می افتم...⁽¹²⁰⁾

117 - وعده مؤمن

حضرت محمد ﷺ قبل از آنکه به مقام نبوت برسند، مدتی چوپانی می کردند. عمار یاسر با حضرت قرار گذاشتند تا فردای آن روز، گوسفندان خود را به بیابان فح که علفزار بود، ببرند.

پیامبر ﷺ فردای آن روز گوسفندان خود را به سوی بیابان فح روانه کرد، ولی عمار دیرتر آمد. عمار می گوید: وقتی گوسفندانم را به بیابان فح رساندم، دیدم پیامبر ﷺ جلو گوسفندان خود ایستاده و آنها را از چریدن در آن علفزار، باز می دارد. گفتم: چرا آنها را باز می داری؟

فرمود: من با تو وعده کردم که با هم گوسفندان را به این علفزار بیاوریم، از این رو روا ندانستم که قبل از تو، گوسفندانم در این علفزار بچرند. ⁽¹²¹⁾

118 - وفای به عهد

رسول خدا ﷺ همراه مردی بود، و آن مرد خواست به جایی برود. رسول خدا ﷺ کنار سنگی توقف کرد و به او فرمود: من در همین جا هستم تا بیایی. آن مرد رفت و مدتی نیامد. نور خورشید بالا آمد و به طور مستقیم بر پیامبر ﷺ می تابد، اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا، از اینجا به سایه بروید آن حضرت در پاسخ فرمود:

«قد وعدته الی ههنا»؛ من با او عهد کرده ام که به همین جا بیاید (122) (نه جای دیگر).

119 - وقت نماز

در مقام بیان شدت علاقه و توجه رسول معظم اسلام به خدای متعال و جلب توجه دیگران به آن ذات اقدس، عایشه در حدیثی اظهار می کند:

ما با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودیم. و با آن حضرت گفت و شنود می کردیم. ولی به محض اینکه وقت نماز می رسید، چنان بود که گویا آن حضرت ما را نمی شناسد، و ما نیز او را نمی شناسیم. (123)

120 - همراهی با مؤمنین

حال پیامبر چنان بود که هر وقت با حضرتش می نشستیم، اگر راجع به آخرت گفتگو می کردیم، با ما بود. هرگاه درباره دنیا سخن می گفتیم، با ما سخن می فرمود. و در صورتی که راجع به خوردن و آشامیدن، حرف می زدیم، باز هم با ما هم صدا بود.⁽¹²⁴⁾

پی نوشت ها :

- 1- سوره احزاب، آیه 11.
- 2- وسائل الشیعه، ج 11، ص 424.
- 3- با ترتیب مکتبی آشنا شویم، 113.
- 4- بحار الانوار، ج 16، ص 236 تا 246.
- 5- بحار الانوار، ج 16، ص 152.
- 6- سفینه البحار، ماده جور، ص 190 به نقل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام.
- 7- بحار الانوار، ج 1، ص 204.
- 8- بحار الانوار 43 / 285 ح 51، مناقب ابن شهر آشوب 3 / 388.
- 9- بیست و پنج اصل از اصول اخلاقی امامان، ص 79.
- 10- سفینه البحار، ماده امن.
- 11- بحار الانوار، ج 100، ص 9.
- 12- مستدرک، ج 2، ص 415.
- 13- صحیح بخاری، ج 5، ص 152.
- 14- المیزان، ج 6، 330.
- 15- منتهی الامال، ج 1، ص 22.
- 16- بحار الانوار 15 / 376.
- 17- سیره احمد زینی، ص 95.
- 18- سیره حبلی، ج 1، ص 270.
- 19- فروع کافی، ج 6، ص 48.
- 20- جامع السعادات، علامه نراقی، ج 2، ص 153.
- 21- مستدرک الوسایل، ج 13، ص 404.
- 22- بحار الانوار، ح 104، ص 97، ح 61 از نوادر راوندی و من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 483، ح 4704.
- 23- مجموعه ورام، ص 340.
- 24- بحار الانوار، ج 16، ص 240.
- 25- اسد الغابه، ج 2، ص 269.

- 26- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1374.
- 27- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 561.
- 28- فروع کافی، ج 1، ص 31.
- 29- بحجة البيضاء، ج 3، ص 429.
- 30- بحار الانوار، ج 82، ص 319.
- 31- تحفة الواعظین، ج 6، ص 109، نقل از وسائل الشیعه، ج 7، ص 227.
- 32- در سایه اولیاء خدا، محمود شریعت زاده، ص 40.
- 33- بحار الانوار 74 / 142، ح 12.
- 34- بحار الانوار، ج 16، ص 228.
- 35- صحیح مسلم، ج 3، ص 144.
- 36- تفسیر المیزان ج 5، ص 33 به نقل از تفسیر صافی.
- 37- بحار الانوار، ج 6، ص 405.
- 38- بحار الانوار، ج 40، ص 35.
- 39- سنن النبی، ص 41، ح 52، از ارشاد القلوب.
- 40- بحار الانوار، ج 16، ص 81.
- 41- محجة البيضاء، ج 3، ص 430.
- 42- سنن النبی، ص 50، ح 68 از مکارم الاخلاق، ج 1، ص 22.
- 43- وسائل الشیعه، ج 15، ص 198، ح 1.
- 44- سفینة البحار، ج 1، ص 448.
- 45- اخلاق النبی ﷺ و آدابه، ص 36.
- 46- اصول کافی، ج 1، صص 490 - 503.
- 47- سنن بیهقی، ج 10، ص 105.
- 48- بحار الانوار، ج 73، ص 202.
- 49- محجة البيضاء، ج 6، ص 240.
- 50- صحیح بخاری، ج 7، ص 88.
- 51- حیوة القلوب، ج 2، ص 67.
- 52- اصول کافی، ج 4، ص 50، ح 8.
- 53- خیانت در گزارش تاریخ، ج 3، ص 271.

- 54- جامع الاصول من احاديث الرسول، ج 5، ص 101.
- 55- وسائل الشيعه، ج 7، ص 607.
- 56- امالى الاخبار، ص 465/.
- 57- محجة البيضاء، ج 6، ص 321.
- 58- حلية الاولياء ج 1، ص 86.
- 59- بحار الانوار، ج 16، ص 223 و اخلاق النبى، ص 74.
- 60- خصال شيخ صدوق (قدس سره)، ص 295.
- 61- صحيح بخارى، ج 4، ص 57.
- 62- بحار الانوار، ج 16، ص 236.
- 63- الرسول ﷺ، ج 1، ص 144.
- 64- اخلاق النبى ﷺ، ص 75.
- 65- سيره ابن هشام، ج 2، ص 144.
- 66- اصول كافي، باب انصاف و عدل، ج 10.
- 67- تفسير الدالمنثور، ج 1، ص 67.
- 68- صحيح بخارى، ج 2، ص 50.
- 69- صحيح بخارى، ج 2، ص 48.
- 70- صحيح مسلم، ج 3، ص 161 - 162.
- 71- مجموعه ورام، ص 423.
- 72- امالى شيخ طوسى، چاپ سنگى، جزء 6، ص 105.
- 73- الميزان فى تفسير القرآن، ج 16، ص 314.
- 74- تفسير نورالثقلين، ج 3، ص 399.
- 75- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 70.
- 76- مكارم الاخلاق، ص 16.
- 77- سفينة البحار، ج 1، ص 516.
- 78- بحار الانوار، ج 16، ص 152.
- 79- اصول كافي، ج 3، ص 221، ج 2.
- 80- الوفاء، ج 2، ص 541.
- 81- تفسير و نورالثقلين، ج 1، ص 75.

- 82- کافی، ج 6، ص 515.
- 83- همان.
- 84- صحیح بخاری، ج 4، ص 163.
- 85- سفینه البحار، ج 2، ص 320.
- 86- بحار الانوار، ج 21، فصل فتح مکه، الوفاء ج 2، ص 422.
- 87- بحار الانوار، ج 15، ص 336.
- 88- بحار الانوار 36 / 4، ح 143، کفایة الاثر، 7.
- 89- ولایة الفقیه، ج 2، ص 264.
- 90- امالی شیخ صدوق، مجلس 65، ص 252.
- 91- سیره ابن هشام 2 / 252، مترجم.
- 92- من لا یحضره الفقیه، ج 1، باب 30، حدیث 14، ص 135.
- 93- سیره حلبی، ج 3، ص 59.
- 94- جواهر الکلام، ج 29، ص 50.
- 95- بحار الانوار، ج 15، ص 401.
- 96- سنن النبی ﷺ، ص 309، به نقل از مجمع البیان و بحار الانوار.
- 97- محجه البیضاء، ج 3، ص 140.
- 98- صحیح مسلم، ج 3، ص 1188.
- 99- محجة البیضاء، ج 3، ص 373.
- 100- اسد الغابه، ج 2، ص 269.
- 101- فروع کافی، مطابق نقل بحار، ج 22، ص 157.
- 102- صحیح بخاری، ج 5، ص 152.
- 103- محجة البیضاء، ج 3، ص 439.
- 104- التهذیب ج 4، ص 197 به نقل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام.
- 105- الوفاء باحوال المصطفی، ابن جوزی، ج 2، ص 516.
- 106- مستدرک الوسائل، تج 7، ص 470.
- 107- ولایة الفقیه، ج 2، ص 324.
- 108- ریاض الصالحین، علیه السلام 23 - 24.
- 109- سنن النبی ص 321.

- 110- بحار الانوار، 43 / 294 تا 296
- 111- سيره ابن هشام، ج 2، ص 253
- 112- منية المرید، ص 107
- 113- بحار الانوار، 44 / 242 ح 36
- 114- بحار الانوار، ج 16، ص 236.
- 115- وسائل الشيعه، ج 7 ص 17.
- 116- فلاح السائل، ص 161، بحار الانوار، ج 84، ص 248.
- 117- صحيح مسلم، ج 2، ص 42.
- 118- وسايل الشيعه، جلد 3.
- 119- بحار الانوار، ج 71، ص 394.
- 120- نهج البلاغه، خطبه 159.
- 121- كحل البصر، ص 103.
- 122- بحار الانوار، ج 75، ص 95
- 123- اخلاق النبي و آدابه، ص 187.
- 124- بحار الانوار، ج 16، صفحه 223.

فهرست مطالب

3	مقدمه
4	1 - آداب جنگ
5	2 - آداب دیدار
6	3 - آداب غذا خوردن
7	4 - آداب نشستن
8	5 - آزار همسایه
9	6 - آموختن علم و دانش
10	7 - احترام به دیگران
11	8 - احترام به کودکان
12	9 - احترام پدر و مادر
13	10 - احترام مؤمن
14	11 - ارزش کار
15	12 - اشتغال
16	13 - اصولگرایی
17	14 - الگوی جامع
18	15 - امتیاز
19	16 - انصاف
20	17 - اوایل زندگی
21	18 - اهمیت کودک
22	19 - بخل
23	20 - بدهکاری
24	21 - برخورد یکسان با فرزندان

25	22 - بردباری در مقابل دشنام
26	23 - بلند شدن به احترام مؤمن
27	24 - بوسیدن دست کارگر
28	25 - بی‌اعتنایی به دنیا
29	26 - پاداش زنان
30	27 - پاداش نماز مؤمن
31	28 - پیوند با مادر مشرک
32	29 - تأثیر نماز
33	30 - تحفه
34	31 - تعلیم و تعلم
35	32 - تنبیه بدنی
36	33 - توجه به دیگران
37	34 - ثواب کار
38	35 - جواب سلام
39	36 - جوانان
40	37 - حب علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
41	38 - حسن معاشرت
42	39 - حضرت خدیجه <small>عَلَيْهَا السَّلَامُ</small>
43	40 - حفظ ارتباط
44	41 - حق پیاده
45	42 - حق فرزند
46	43 - حلال و حرام
47	44 - حلم
48	45 - حمد شکر

49	46 - خشم
50	47 - خوابیدن
51	48 - خود برتر بینی
52	49 - خوردن غذا
53	50 - دارالنصرة
54	51 - در کنار مادر
55	52 - دستبوسی
56	53 - دعا برای میزبان
57	54 - دفاع از آبروی مؤمن
58	55 - دنیا طلبی
59	56 - دوری از مجادله
60	57 - دوستی اهل بیت
61	58 - دیدار مؤمن
62	59 - دیوانه واقعی
63	60 - ذکر و دعا
64	61 - راه رفتن
65	62 - رأفت با حیوانات
66	63 - رعایت حال مردم
67	64 - رعایت حقوق دیگران
68	65 - رفتار با مردم
69	66 - رفع مشکلات
70	67 - روزه
71	68 - ریا
72	69 - ریزش گناهان

73	70 - ساده زیستی
74	71 - سر آغاز دانش
75	72 - سلام
76	73 - سلام به کودکان
77	74 - سه حکمت
78	75 - شیوه معاشرت
79	76 - صله رحم
80	77 - عاطفه
81	78 - عالم بی عمل
82	79 - عطر
83	80 - عطوفت با همسر
84	81 - عفو
85	82 - عفو و گذشت
86	83 - غذای حرام
87	84 - غذا دادن به کودکان
88	85 - غش در معامله
89	86 - غیبت
90	87 - فرزند شهید
91	88 - فضیلت سجده
92	89 - فضیلت و شایستگی
93	90 - قبول زحمت
94	91 - قدرشناسی
95	92 - قرائت قرآن
96	93 - کار و تلاش

97	94 - کاشتن درخت
98	95 - کرامت
99	96 - کسب معاش
100	97 - گریه پیامبر ﷺ
101	98 - ماجرای حدود الهی
102	99 - مادر
103	100 - ماه رمضان
104	101 - ماه شعبان
105	102 - ماه مبارک رمضان
106	103 - مخنت
107	104 - مدارا
108	105 - مسجد
109	106 - مسلمان شدن یهودی
110	107 - مشورت
111	108 - مقام دانشجو
112	109 - مهربانی با کودکان
113	110 - مهمان سرزده
114	111 - نصف اجر شهید
115	112 - نماز
116	113 - نماز جماعت
117	114 - نماز شب
118	115 - نیش زبان
119	116 - وصف مرید از مراد
120	117 - وعده مؤمن

- 121..... وفای به عهد - 118
- 122..... وقت نماز - 119
- 123..... همراهی با مؤمنین - 120
- 124..... پی نوشت ها :